

خرایات

انکار تاریخی



جواد طوسی

● شنبه، هفتم مرداد، سالگرد تولد مسعود کیمیایی بود؛ فیلم‌سازی با بیش از ۵۰ سال سابقه فعالیت مستمر در سینمای حرفه‌ای. آیا روزنامه‌ای که همواره نشان داده به فرهنگ و تاریخ‌سازان فرهنگی اهمیت می‌دهد، نباید به این مناسبت اشاره کوتاهی به این فیلم‌ساز و نویسنده و جایگاهش می‌کرد؟ این بی‌تفاوتی و انفعال فقط شامل حال کیمیایی است یا در ترافیک رخدادهای سیاسی و دسته‌بندی‌های جناحی و موضوعات روز تئوی بورس، دیگر این کهنه‌کاران مؤلف محلی از اعراب ندارند؟

امیدوارم این تذکر و گلایه بحق نگارنده، مورد پذیرش منصفانه قرار گیرد و برای سردبیر محترم و مسئولان صفحه آخر و بخش هنری کران تمام نشود و درصدد حذفش برنیاند. واقعا مگر ما چند فیلم‌ساز با سابقه و پشتوانه حرفه‌ای و فرهنگی مسعود کیمیایی و داریوش مهرجویی داریم؟ آیا از دید شورای سیاست‌گذاری روزنامه، دیگر دوره این‌گونه بزرگداشت‌ها و حرمت قائل‌شدن هنرمندان صاحب عقیده و امضای مستقل گذشته است؟ مثلا فلان هفته‌نامه فرهنگی- هنری و تا حدی سیاسی از بنده گاه‌ویی‌گاه خواسته به مناسبت سالگرد تولد یا مرگ بزرگانی مانند اینکمار برگمن، جان فورد و ... یادداشتی بنویسم؛ اما امثال کیمیایی شایستگی این ارج‌نهادن را ندارند؟ می‌دانم باز متهم به جانبداری از کیمیایی خواهم شد؛ اما خیالی نیست. ما که رسوای جهانیم...

سه دهه و نیم از عمر اولیه سینمای ایران از سال ۱۳۰۹ تا نیمه اول دهه ۴۰ در سرگرمی‌سازی سبری شد و به جز تجربه‌های تکنیکی و صنعتی ساموئل خاچیکیان، دستاورد ماندگاری نداشت. آپا قصه‌گویی و روایت‌پردازی، حرف اول و آخر سینماست؟ اگر بخواهیم این نوع شیوه فیلم‌سازی را به جوامع ملتهب تجویز کنیم، نقش و اهمیت رسانه و هنرمند مسئول چه می‌شود؟ پاسخ را سینمای مسعود کیمیایی در پنج دهه حیات طبیعی و بی‌وسته خود داده و می‌دهد. سینمایی که پیوسته‌هايش را در کانون ستیز و اعتراض و عدالت‌خواهی تعریف می‌کند و نسبت به زمانه و آدم‌هایش بی تفاوت نیست. در همان نقطه مرکزی



و آغازین موج نو، «قیصر»-سازی جدا زد و در بدنِ عربان و ستیزنده‌اش هیچ نشانی از محافظه‌کاری و تمثیل‌گرایی افراطی نبود و تداوم این نوع نگاه آمیخته با قواعد کلاسیک سینما را در «رضا موتوری»، «گوزن‌ها»، «سفر سنگ»، «خط قرمز»، «دندان مار»، «سلطان»، «اعتراض»، «جرم» و «قاتل اهلی» می‌بینیم. سینمای مسعود کیمیایی جدی است و با مخاطب و کارگزاران زمانه‌اش شوخی ندارد. هرگاه ضرورت‌های اجتماعی ایجاب کند، در بزنگاه‌های تاریخی مستقیم و بی‌واسطه حرف زمانه‌اش را می‌زند؛ اما به همین بسنده نمی‌کند. سینمای کیمیایی فراتر از جامعه، سیاست و ایدئولوژی حاکم، با انسان کار دارد. مرانامه اخلاقی کیمیایی در کانون خبر و شر و ستیز و عشق و جدافکدایی و تنهایی تراژیک، از آدم‌بودن می‌گوید که گوهری کیمیاست. اشیا، نشانه‌ها و واژگان در این روایت‌پردازی نامتعارف، گاه به اسطوره‌ها پهلوی می‌زنند، گاه فاعلیت و پایداری و نه‌گفتن سازش‌ناپذیری را با ابزار و اجرائی بدوی برگزار می‌کند و گاه در عین خوشامدگویی به عشق از آن گذر می‌کند و مرگ آگاهی را در ستیزی ناگزیر و عدالت‌خواهانه می‌بیند. آیا این دسته‌به‌دست‌شدن چاقو از قیصر و سپید و رضا، یابکر نگاه سلبی و جرم‌اندیشه کیمیایی به قانون‌مندی‌های عُرف و جامعه باز است یا در بی‌اعتمادی به این‌ویرتن‌ها و مفاهیم رونیایی جامعه مدرن، با انسان عادل و برتری کار دارد که می‌خواهد انتخاب دلخواه خودش را داشته باشد؟

مسعود کیمیایی با آثار و جنس نگاهش تعریفی متفاوت و منحصربه‌فرد از «سینمای مستقل» ارائه داد. او حالا در این گذر طاقت‌فرسا، خودش بهتر از هر کسی می‌داند و می‌تواند از مستقل‌بودن تعریفی معاصر داشته باشد. در این شرایط مخاطره‌آمیز و به‌شدت آسیب‌پذیر، او می‌باید میزان تأثیرپذیری و موج مثبت و حرف حساب از دوستان و دور و بری‌هایش را مشخص کند و از یک جا به بعد خودش تصمیم‌گیرنده و فعال مایشا و تعیین‌کننده خوب و بد زندگی هنری‌اش باشد. کیمیایی یکی از شاه‌کلیدهای مفهومی‌اش، قدرت انتخاب آدم‌های برگزیده‌اش بوده است. حال در این شرایط حساس، خود او برای استفاده بهتر از عمر مفیدش گریزی از انتخاب‌های درست و هوشمندانه، چه درباره فیلم‌نویست، چه تهیه‌کننده و کستینگ بازیگری و دیگر عوامل فیلمی ندارد. عمر پربارش مستدام...

گزارش اختصاصی «شرق» از جلسه نمایش فیلم «رگبار» در دانشگاه سنت اندروز با حضور بهرام بیضایی

بیضایی: «رگبار» شعار سیاسی نمی‌دهد



بیضایی

پرویز جاهد

بهیم؛ بعدا هم بود چه هرگز تأمین نشد. باربد جدا از حسن‌نیتش و اعتقادش به «رگبار»، با غیبت و حضوری غیرقابل پیش‌بینی و جاسپردن به فیلم‌برداران دیگر سینمای جهان این فیلم خردمندانه و زیبا را ترمیم کرده که اولین فیلم بلند بهرام بیضایی است. بیضایی، هیچ‌گاه انتقدِ که استحقاقش را داشت، مورد حمایت قرار نگرفت. او اکنون در کالیفرنیا زندگی می‌کند و فکرکردن درباره این موضوع که فیلمی چنین استثنایی که زمانی بسیار در ایران محبوب بود، در آستانه نابودی همیشگی قرار داشت، دردناک است. نکاتیو اصلی فیلم ضبط یا نابود شد و تنها چیزی که در دسترس بود یک نسخه ۳۵میلی‌متری با زین‌نویس انگلیسی بود. اکنون تماشاگران در سراسر دنیا می‌توانند این فیلم چشمگیر را ببینند».

روز جمعه بیست‌وسوم ژوئن، نسخه ترمیم‌شده دیجیتالِ فیلم «رگبار» با حضور بیضایی و جمعی از اساتید، دانشجویان و علاقه‌مندان آثار بیضایی در تالار نمایش فیلم دانشگاه سنت اندروز اسکانلند به نمایش درآمد و به دنبال آن بیضایی به سؤالات‌های حاضران در مورد چگونگی ورودش به سینما، نحوه ساخته‌شدن فیلم «رگبار»، و مشکلاتی که در این کار با آنها مواجه بود، همکاری‌اش با باربد طاهری، مازیار پرتو، پروانه معصومی و شیدا قره‌چی‌داغی و برداشت‌های سی‌اس‌ای که از فیلم او شد پاسخ داد. این متن، گزارش فشرده‌ای از آن جلسه است که باید آقای بیضایی و تغییرات اندکی که به وسیله خود ایشان انجام گرفت، منتشر می‌شود. (پ. ج)

متأسفانه زین‌نویس انگلیسی «رگبار» بسیار بد و پر از کمبودها و اشتباه‌های اساسی بود و بیضایی نیز در جلسه نمایش فیلم گفت از زین‌نویس آن که یک‌کسبه ترجمه شده راضی نیست. او همچنین گفت متأسف است که بازیگران با صدای اصلی خودشان شنیده نمی‌شوند. بیضایی دراین‌باره گفت: «آن زمان گذشته از نظر فنی، اصلا در سینمای ارزان‌ساز و نگران برگشت سرمایه ایران جز صداگردانی راهی نبود، و من اولین‌بار پانزده سال بعد از «رگبار» و پس از دو تجربه بیرون از معادلات سینمای فارسی، با پیداشدن نسخه نوّبی از بازیگران و صدابرداران کارآموخته بود که توانستم در سینمای رایج ایران، تهیه‌کنندگان «شاید وقتی دیگر» را قانع کنم که صدابرداری سرصحنه خرّش بیشتر از صداگردانی عاریه نیست و نتیجه‌اش بارهاوارها به واقعیت نزدیک‌تر است».

بیضایی در مورد چگونگی ساختِ فیلم «رگبار» گفت: «بعد از فیلم کوتاه «عمو سیلو»، صحبت ساختن فیلم بلند شد، و پس از چندین رفت‌وآمد بی‌نتیجه، روزی در کانون پرورش، باربد طاهری را دیدم که بی ساختن فیلم کودکان آمده بود. احمدرضا احمدی ما را به هم وصل کرد و صحبت یک کار ارزان شد خارج از کانون. باربد، دسترسی به استودیو و دوربین داشت و یک‌تک امکان نوشتن و مواد خام دارد و خودش فیلم‌برداری می‌کند و من فیلم‌نامه و کارگردانی را تعهد کردم. حالا که صحبت بازیگر حرفه‌ای و دستمزد گزاف آنها نبود، می‌ماند پول اولیه خرج صحنه و اجاره محل‌ها و دستمزدهای اندک کارکنان و بازیگران غیرحرفه‌ای. معلوم شد «خداحافظ رفیق» که باربد طاهری تهیه کرده است بزودی می‌رود روی پرده و باربد گفت می‌شود از پول تولید فروش، هزینه‌های صحنه را فراهم کرد. احمدرضا احمدی داوطلب شد دستیار باشد اما پس از دو سه جلسه اول، کار رسمی‌اش در کانون این اجازه را بهش نداد و حیف! جوانی که به نام منشی صحنه به ما پیوست و امروز کارگردان بسیار مهمی است یعنی واروژ کریم‌مسیحی، آن روز هیچ تجربه عملی در فیلمی نداشت».

بیضایی همچنین در مورد فیلم‌نامه «رگبار» گفت: «فیلم‌نامه «رگبار» را خیلی سریع نوشتم اما با حساب این‌که سال داشت به آخر می‌رسید و تنها بخت ما برای فیلم‌برداری در هر مدرسه‌ای همین تعطیلات نوروزی بود، تدارک و فیلم‌برداری جلو افتاد و روز آغاز رگبار من هنوز یک‌سوم آخر آن را روی کاغذ نیاورده بودم گرچه موبه‌مو در ذهنم بود. تاجار فیلم را فی‌البداهه و حفظی و بدون حتی یک برگ تقطیع فنی یعنی دکوپاژ گرفتیم». بهرام بیضایی در مورد تجربه‌اش از همکاری با باربد طاهری، تهیه‌کننده و فیلم‌بردار «رگبار» گفت: «فیلم‌برداری «رگبار» خلاف هر محاسبه‌ای بد شروع شد. باربد طاهری به امید فروش فیلم قبلی‌اش تهیه‌کننده رگبار شد اما آن فیلم پول خودش را در طول زمان درمی‌آورد و در اولین روز فیلم‌برداری، پس از کنشاندن چهل پنجاه چچه در آخرین روز سال به آخرین برف‌های آب‌نشدۀ اطراف تهران معلوم شد فعلا پولی وجود ندارد. باربد گفت موقتی است و از فردا من به قرض پول از نزدیکانم اقدام تا پس از تأمین بودجه آنها را پس

می‌دیدند، جمع می‌شدند؛ گرچه بازیگرهای رگبار چهره هم نبودند و در آن شلوغی که گمان می‌کردند بازیگران اصلی را بنهان کرده‌ایم، ناچار از کوچ می‌شدیم. رگبار این‌طوری در ۳۳ یا ۳۴ محله تهران تکه‌تکه گرفته و سرهم شد تا محله‌ای یکپارچه را نشان بدهد و در این محله‌به‌محله کشیدن‌ها بود که من تازه و دوباره درمی‌یافتم شهر دست کسانی است غیر از آنها که ما فکر می‌کنیم، گاهی با مجوز رسمی در بغل کار نمی‌شد و کلاتری محل می‌گفت دست ما نیست. گویا عوامل تهیه، پشت نام و حضور من گاه ارباب محل را قانع می‌کردند تا سرانجام یکی، دو باری رودرو به پرس‌وجو خانه ارباب محل خوانده شدم و به اعتبار چند نوشته چاپ‌شده‌ام دست‌کم با احترام و سرانجام با موافقت نیم ساعتی نه بیشتر به کار برگشتم؛ ولی وحشت‌زده که مملکت دست کیست؟ و همان روزها بود که کم‌کم کابوس‌های کودکی‌ام برگشت؛ سایه‌های پشت سرم که بر آنها «غریبه و مه» درآمد».

به گفته بیضایی: «بدترین نتیجه خوابیدن‌های بیپای فیلم، ازدست‌رفتن فصل بود. بهار تهران خیلی کوتاه بود و همه فیلم در شرایط تابستانی زودرس و دیرپا گرفته شد؛ گرچه روی پرده پاییز وزمستان و بهار می‌بینید. بازیگران گاهی ناچار در لباس زمستانی چله تابستان جلوی دوربین رفته‌اند».

بیضایی درباره شیوه تولید فیلم «رگبار» گفت: «شیوه بعدی بود که فهمیدم این سنت سینمای فارسی است؛ وقتی اصلا پولی وجود ندارد. کار هر چه کمتر و ظاهر هر چه بیشتر؛ می‌گفتند خودش بالاخره یک کاری می‌کند. پیشنهاد خودشان همیشه حذف صحنه بود و درست وقتی چانت کمالا به لب می‌رسید، از میان چیزی



فیلم با هیچ مشکل نظارتی روبرو نشد. این امتیاز مال دوستدارانش! البته که ناسلامانی انسانی نتیجه یک پس‌زمینه غلط اجتماعی و سیاسی است، ولی رگبار شعار سیاسی نمی‌دهد. می‌دانم که همواره شعار دوستان از این جواب خشمگین بوده‌اند و امیدوارم خیال نکندن من احساسات بی‌شائبه آنها را دست‌کم می‌گیرم؛ برعکس به احترام همان است که جای جلسه حزبی فیلم می‌سازم

بیضایی از یک جنبه دیگر فیلم یاد می‌کند. این شد که کارگردان طول می‌دهد و سخت می‌گیرد. این تهمت به بعد از پایان «رگبار» هم رسید که نوشتند تهیه‌کننده رگبار زندانی شد. باربد طاهری البته به زندان افتاد به خاطر بدهی‌هایش ولی نه به خاطر «رگبار» که حقش از نمایش روی پرده‌اش پولش را درآورد بود. من ساکت ماندم و بدنامی را خریدم تا امتیاز زندان‌رفتن را از باربد نکیرم و البته اشتباه از من بوده».
بیضایی پرسید: «برخلاف سینماگرانی مثل مهرجویی با غفاری یا شیردل که در خارج از ایران تحصیل کرده بودند یا کسانی مثل ابراهیم گلستان که قیلا عکاسی کرده بود و فیلم مستند می‌ساخت یا مسعود کیمیایی که دستیار مسعود خاچیکیان بود، شما نه تحصیل سینما کردید و نه فیلم مستند ساخته بودید و نه به عنوان دستیار کارگردان، در سینما کار کرده بودید. فیلم‌ساختن را چگونه آموختید و چطور شد که فیلم‌ساز شدید؟»

بیضایی در پاسخ گفت: ««سال‌های اول دبیرستان ازآزادگی چندمعلم متصبک که سرشقی بعضی همشاگردانم در آزار من بودند، این خاصیت را داشت که من را از درس و مدرسه گریزان کرد و روزی سر از سینما درآوردم. خیابان امیری، و فیلم‌های چندشماره‌ای پر حوادث که فریکی حرف می‌زدند و آن میان گاهی نوشته فارسی می‌آمد. تا آنجا که به فرنگی‌ها مربوط بود حادثه فیلم هر بار و همان‌طور عینا تکرار می‌شد؛ و تا آنجا که به مربوط بود فیلم‌ها هر بار، سر همان لحظه بار قبل باره نمی‌شد. باره‌شدن فیلم‌ها حواس را می‌برد به دریچه نورانی اتاق نمایش فیلم که در آن کسی دست و پا می‌زد یا شاید هم نمی‌زد که از نو فیلم‌ها را به هم چسباند؛ همان فیلم‌ها که تکه‌تکه کار خیابان هم می‌فروختند، و بعدتر توانستم قطع و وصل‌های اصلی بخشی از فیلم را روی یکی از همان متری‌های فروشی ببیم. به این برش و وصل تصویری به تصویر دیگر بیخ‌تر می‌گفتند. سینما را می‌شد با دیدن فیلم یاد گرفت. اولین فیلم‌سازان تاریخ سینما هیچ مدرسه‌ای ندیده بودند و دستیار کسی نبودند! کم‌کم یاد گرفته بودم فیلم‌های ندیده را چنان که خیالم می‌ساخت، صحنه به صحنه برای بچه‌ها تعریف کنم و آنها واقعا خیال می‌کردند که آنها را دیده‌اند».

بیضایی درباره فیلم‌هایی که در دوران کودکی‌اش دید و بر او تأثیر گذاشت گفت: «اولین سال دبستان، تصویر مبهمی از فیلم‌های چگکی در خیالم بود. تصویر گنگ و کیچی- گمانم از یکی از فیلم‌های سینتا شاید «لیلی و منجون»- میان پیدار خوابی‌هایم تکرار می‌شد، یکی زیر درختی بود و با کسی حرف می‌زد که بالای درخت نشسته بود. نام فیلم‌های قدیمی‌تر یعنی بچگی مادرم را از خودش شنیده بودم مثل «دست خفه‌کننده» و «اسرار نیویورک» که وسط درس‌های مالال‌انگیز می‌کوشیدم در ذهنم تصور کنم درباره چه بوده‌اند. از دختر لِر حرف می‌زدند و دایی شاعرم که همه بارهای نمایش آن را دیده بود. گاهی ما را سینما می‌بردند و البته فیلم‌هایی که پدر و مادرم می‌خواستند. فیلم‌های مصری مثل «دنایر» که ام‌کلثوم بازی می‌کرد و هم دوستدار آواز وی بودند و فیلم گویا درباره جعفر برمکی و عباسه خواهر هارون الرشید بود که به نابودی برمکیان انجامید. و حتی فیلم‌های چون «بنویان» با بازی هاری بور، و فیلم آلمانی المپیک، و یک فیلم ایتالیایی که با معجزه صداگردانی همه در آن فارسی حرف می‌زدند و اسمش شده بود «فریدون بینوا». و بعدتر به خواش ما فیلم‌های پرکشش «دون ژوان» و «سه تلنگدار» که پر از سواری و شمشیربازی بود. و همچنین فیلم ایرانی «مادر» که جز بازی خانم دلکش خواننده، قمر صحنه‌ای در آن می‌خواند. از آن جهت یادم است که مادرم قمر را نشناخت و گویا بیش از آن عوض شده بود که ستاره تابان مشرق زمین باشد که مادرم همیشه می‌گفت و ما صفحه‌های قدیمی‌اش را خانه پدرش می‌دیدیم».

بیضایی در مورد فیلم‌های دوره دبیرستان و نوجوانی‌اش گفت: «سال اول دبیرستان، کوچک‌ترین دانش آموز مدرسه‌ای بودم که کانون جدال‌های خونی و بددهنی‌های سیاسی سال بالایی‌ها بود؛ و مدرسه برای ردکردن بی‌خطر، شاگردی مؤدب‌تر و بی‌زبان‌تر از من پیدا نمی‌کرد. با سه صفر در ورزش و خط و اخلاق رد شدم. استقلال تلخ و تقریبی‌ام وقتی شکل گرفته که ما را قهرا به مدرسه دورتری فرستادند که خانه فاصله بیشتری داشت و در عوض به چندین سینما نزدیک‌تر بود. باید از آن چند معلم متعصب‌ام سیاست‌گراری کنم که با آزار لفظی و تبعیض و گاهی تکت من را به سینما می‌فرستادند و همچنین از پدر و مادرم عذر بخواهم که با پول نهارم بی‌خبر آنها به سینما می‌رفتم. در این فاصله بخت بلند من، حدود ده یازده سالگی دیدن

اتفاقی فیلم «همלט» از لارنس لویی، در دانشکده ادبیات سابق بود که من همان تازگی خلاصه تشریحی صحنه به صحنه‌اش را در اطلاعات ماهانه خوانده بودم و با یک تغییر برنامه ناگهانی، جای سخنرانی شاعر غایبی که قرار بود تجلیل بشود، آن را نشان دادند. بحث دیگر بدین «روشنایی‌های شهر» جایین بود در آخرین شب نمایش‌اش در تالار تابستانی سینما مِهین میدان حسن‌آباد. با قطع سینمای مصری، هنوز بازار گرم سینمای هندی و تسلط فیلمفارسی نیامده بود و خوب و بد همه جور فیلمی در تهران بر پرده نشان می‌دادند و فیلم‌های نادر تاریخ سینما را گاه در سینه خودم به بعد در کانون فیلم و گاهی در برنامه‌های بخش فرهنگی سفارت‌ها می‌دید. فهرست بی‌پایانی است و لازم نیست همه را اسم ببرم. اوایل فقط به سینما فرار می‌کردم ولی سال‌های اول دبیرستان که خودش سال‌ها طول کشید، بخت دیدن چند فیلم بود که کم‌کم احساس کردم دید من را فیلم‌دیدن من را دارند عوض می‌کنند: نامه‌های یک زن و یک مرد، ماکس آفولس، «للمسم شده» هیچکاک و «مرد سوم» کارول رید که فارسی حرف می‌زدند، و باز «بیگانگان در قطار» هیچکاک.

در عرصه اجتماعی «الیور توئیست» دیوید لین و البته «دزد دوچرخه» دسیکا و در چشم‌اندازی دیگر «الفانه‌های هوفمن» مایکل پاول و امریک پرسورگر، «رمشو» و «زولیت» کاسته لانی، و سراجانام «فتت سامورایی» کروسوا که چشم‌مرا به فرهنگ دیگری باز کرد و پی‌پژوهش‌های خودشناسی فرستاد. همه فیلم‌های مهم دیگر را بعد از اینها دیدم».

بیضایی در پاسخ به این سؤال که آیا «رگبار» فیلمی سیاسی است و در زمان نمایش با مشکل سیاسی مواجه شد، گفت: «فیلم با هیچ مشکل نظارتی روبرو نشد. این امتیاز مال دوستدارانش! البته که ناسلامانی انسانی نتیجه یک پس‌زمینه غلط اجتماعی و سیاسی است، ولی رگبار شعار سیاسی نمی‌دهد. می‌دانم که همواره شعار دوستان از این جواب خشمگین بوده‌اند و امیدوارم خیال نکندن من احساسات بی‌شائبه آنها را دست‌کم می‌گیرم؛ برعکس به احترام همان است که جای جلسه حزبی فیلم می‌سازم. گاهی پرخاش صمیمانه کسانی را شنیده‌ام که می‌گفتند آخر فیلم آقای حکمتی را می‌زنند، در کانون پرورش فیلمی یکی شده، و سرآغاز تغییر چهره‌ای است که نمی‌خواهم بازیچه آن باشم. برخی شاهکارهای سینما برتر از سیاسی، انسانی‌اند. «روشنایی‌های شهر» را ببینید. «دزد دوچرخه»، و حتی «زمن‌او تمکین» را پیش از تکه‌پاره‌شدنش به دست سیاست هر زمان. اگر آینه درست نشان بدهد لازم ندارید پی جای زینبد این آینه است! بیضایی در مورد سیاسی‌بودن خود گفت: «من دوستان فرهنگی با تمایل سیاسی و دوستان سیاسی با تمایل فرهنگی داشته‌ام که امتیازشان در آن اثری است که تولید کرده‌اند نه در ادعایشان. خودم به معنای حزبی سیاسی نبوده‌ام و نیستم و قلمرو من فرهنگ است!

نوی اسرارآمیز ادامه می‌یابد

● **گروه هنر:** نمایش «نوای اسرارآمیز»، به کارگردانی ساقی عطایی، با استقبال تماشاگران و هنردوستان، در آستانه تمدید اجرا قرار گرفته و تا ۱۳ مرداد هرروز ساعت ۱۹ در تماشاخانه پایتخت به اجرای خود ادامه می‌دهد. در این اجرا از اثر شناخته‌شده‌اش اریک امانوئل اشویتس، نمایش‌نامه‌نویس مشهور فرانسوی، هومن کیایی و وحید آقاپور به نقش‌آفرینی پرداخته و فضای عاشقانه، انسانی و فلسفی اثر اشویت را تجسمی زنده بخشیده‌اند. همچنین آهنگ‌سازی این نمایش را کاوه آفاق برعهده داشته است.

یادآر

سه شنبه، مراسم بدرقه مدیا کاشیگر
از مقابل تالار وحدت

بدرود آقای کاشیگر

● **شرق، گروه ادبیات:** مراسم بدرقه مدیا کاشیگر، مترجم، نویسنده و شاعر معاصر، ساعت ۸ صبح روز سه‌شنبه، دهم مرداد از مقابل تالار وحدت برگزار می‌شود. مدیا کاشیگر روز شنبه به‌خاطر بیماری تنفسی در سن شصت‌ویک‌سالگی درگذشت و اهالی فرهنگ و ادبیات را در بهت و اندوهی سرشار به‌جا گذاشت. در همین یکی دو روز بسیاری از نویسندگان و شاعران و چهره‌های فرهنگی در مرگ او نوشتند، ازجمله محمود دولت‌آبادی، محمود حسینی‌زاد، کاوه میرعباسی، کامران عدل، سعید طباطبایی و دیگری که جمگی غیاب مدیا کاشیگر را برای فرهنگ ایران اتفاقی تلخ خواندند. او به‌دقت به‌جا گذاشت. مدیا کاشیگر از اواخر تیرماه در بخش مراقبت‌های ویژه بیمارستان امام خمینی تهران بستری شد و برخلاف انتظار سرعت بیماری او نبود که هفته بعد از آن درگذشت. پیکر این نویسنده و مترجم از برابر تالار وحدت تشییع و در قطعه‌ای نام‌آوران بهشت زهرا به خاک سپرده خواهد شد. از کاشیگر آثاری از تالیف و ترجمه به‌جا مانده است، از ترجمه‌های معروف او می‌توان به آثاری از نویسندگان مطرح ادبیات فرانسه، یونسکو، کامو و دیگر اشاره کرد ضمن اینکه کاشیگر تالیفاتی نیز در زمینه داستان کوتاه، رمان و شعر داشت و زندگی‌نامه‌اش از مایکوفسکی شاعر بزرگ که به‌گفته مانی کاشیگر، پسر این نویسنده فقید، او را روزهای آخر روی آن کار می‌کرد و شاید در فاصله‌ای نزدیک به چاپ برسد، علاوه‌براین مدیا کاشیگر از مایکوفسکی، مهم‌ترین مجموعه‌شعرش را با عنوان «ابر سلوارپوش» ترجمه کرده است. «درباره ترجمه، فل ریکور، مجموعه‌داستان «خاطر‌هایی فراموش‌شده در فرد» و نمایش‌نامه «آخرالزمان» آخرین آثار مدیا کاشیگر هستند که در زمان حیات او به انتشار رسید.

محمود جهان درگذشت



● **گروه هنر:** محمود جهان - خواننده موسیقی نواحی- یکشنبه، هشتم مرداد، به دلیل عارضه قلبی درگذشت. محسن آقاایی، مدیر گروه موسیقی «آوای موج»، دراین‌باره به «ایسا» گفت: «محمود جهان» شامگاه شنبه پیش از اجرا در شهرستان ماهشهر به‌دلیل مشکل قلبی به بیمارستان منتقل شد و صبح یکشنبه بر اثر عارضه قلبی در همان‌جا از دنیا رفت». محمود جهان قرار بود همراه گروه موسیقی «آوای موج» در تاریخ ۱۹ مرداد امسال در تهران روی صحنه برود. محسن آقاایی - مدیر این گروه موسیقی - درباره کنسرتی‌اش گفته بود: در تنظیم قطعات خنسرت تالار وحدت، چند قطعه با همراهی پیش‌کسوت صدای جنوب کشور، محمود جهان، اجرا می‌شود. اما آقاایی پس از درگذشت محمود جهان، درباره برگزاری این کنسرت به خبرنگار ایسا گفت: برنامه یادشده برگزار نخواهد شد و به‌جای آن مراسم یادبودی برای این خواننده موسیقی نواحی در تالار وحدت برگزار می‌شود. مرتضی پالیزدان، از نوازنده‌های گروه لیان بوشهر، در گفت‌وگو با «شرق» درباره محمود جهان گفت: جهان جزء قدیمی‌های موسیقی بندری است و درکل شاید خیلی از هنرمندا بگویند که ما خاک صحنه خورده‌ایم، او فراتر از اینها نعتن‌ها خاک صحنه که حتی سنگ صحنه هم خورده، چون در این راه بسیار ستیم دید و بسیار فحش و ناسزا شنید تا موسیقی بندری را تثبیت کند. چون به‌راحتی نمی‌شد کار کرد- و ما موسیقی جنوب و بندری را مدیون محمود جهان و جهان‌های دیگر هستیم که در این راه بسیار تلاش کرده‌اند. شاید آتهایی که ادیتش کرده‌اند الان شرمند باشند و شاید هم نباشند، اما او کار خودش را کرده و در بین ما مانده است. این نوازنده موسیقی بوشهر درباره جایگاه این خواننده گفت: هر کسی بخواد در جنوب بخواند، اول باید اسم ایشان را بشناسد، نه‌اینکه به رحمت خدا رفته بخوام این‌طور بگویم. مطمئن هستم باید سال‌ها بگذرد تا بفهمیم که او صدای خاصی ساخته است و سال‌ها بگذرد تا یکی مثل او بخواند.